

سیروس همتی

دستیار علمی دانشگاه پیام نور ایلام واحد مهران

مقایسه تصویر آفرینی از طبیعت در مثنوی‌های عرفانی قرن هفتم (حدیقه سنایی، مثنوی‌های تمثیلی عطار نیشابوری و مثنوی مولوی)

چکیده

در این مقاله نگارنده بر آن است ضمن بیان اجمالی نحوه به کارگیری تصاویر طبیعت و مناظر مختلف آن در شعر غیر عرفانی به تفاوت نحوه کاربرد این عناصر در مثنوی حدیقه سنایی، مثنوی‌های تمثیلی عطار و مثنوی مولوی که از دیدگاه اندیشه به هم نزدیک هستند، پردازد. در یک نگاه اجمالی به دوره‌های مختلف شعر فارسی، این نکته روشن است که شعر فارسی در هیچ دوره‌ای از بهره‌مندی از طبیعت به روش تصویر آفرینی بی‌نیاز نبوده است. شاعران دوره اول شعر فارسی «سبک خراسان»، بیشتر نگارگر طبیعت هستند و سیری آفاقی دارند. در حالیکه در مثنوی مولوی و شاعران هم‌فکر و هم‌عصر او این سیر انفسی است و طبیعت به عنوان ابزاری برای القای معانی به کار می‌رود. مطلبی که در اینجا قابل تأمل است اینکه نحوه کاربرد و توصیف جلوه‌های طبیعت در آثار سنایی و عطار به صورت کلیشه‌ای و تکراری است، در حالی که در مثنوی

مولوی، تصویرآفرینی صورتی متنوع‌تر داشته و با یک بیان جدید و منحصر
به فرد مطرح شده است.

واژه‌های کلیدی:

تصویرآفرینی، طبیعت، مولوی، عطار، سنایی.

مقدمه

در مشاهده مناظر طبیعی نخست ذهن شاعر از جمال و زیباییهای طبیعت متأثر می‌شود و نیروی تخیل، تداعی معانی و اندیشه‌های مختلف، او را به عالمی دیگر می‌برد، اگر این تأثر ذهنی قوی باشد درصدد القاء آن حالت نفسانی به دیگران بر می‌آید و آنچه را دیده به زبان شعر وصف می‌کند و پیش چشم ما مجسم می‌نماید.

بنابراین در اینجا دو عامل بسیار مهم است: یکی احوال و شخصیت گوینده و دیگر طبیعت؛ یعنی هرگاه شاعر با روحیه ای شاد و مسرت بخش طبیعت را مشاهده نماید، حتی باد خزان نیز او را غمگین نمی‌کند. چنانکه فرخی راست:

اندر آمد به باغ خزان	گرد برگشت گرد شاخ رزان
رز دژم روی گشت و لرزه گرفت	عادت او چنین بود به خزان...
ما غم رز چرا خوریم همی	خیز تا باده‌ها خوریم گران

(فرخی سیستانی، ۱۳۷۱، ص ۳۱۳)

اما، همین شاعر هنگامی که غمی در دل دارد، همان منظره ای که زمانی برای او شادی بخش بوده است به چشم او غم افزا جلوه می‌کند و به همدردی در آن می‌نگرد و ضمن توصیفش می‌گوید:

مرا چه وقت خزان و چه روزگار بهار	چو دور باید بودن همی ز روی نگار
بهار من رخ او بود و دور ماندم از او	برابر آید بر من کنون خزان و بهار...
من و درخت کنون هر دو ان به یک صفتیم	منم ز یار جدا مانده و درخت از بار

(همان، ص ۱۱۳)

هر پدیده‌ای در طبیعت ممکن است یک دنیا معنی به ذهن شاعر متبادر نماید. مثلاً: «قطره بارانی که از آسمان فرو می‌چکد و در دهان صدف قرار می‌گیرد، درس تواضع و فروتنی را به شاعر می‌آموزد.»

(سعدی، ۱۳۷۲، ص ۱۲۲)

از این‌گونه اوصاف در شعر فارسی فراوان است، به هر حال طبیعی در شاعر وصف می‌نماید جلوه‌ای از دنیای مخلوق ذوق، احساس و تخیل اوست. با در نظر گرفتن نکات فوق که مبین تأثیر احساسات، اندیشه‌ها و تخیلات شاعر و توجه او به مناظر طبیعت و وصف آنهاست، این نکته مفهوم می‌شود که وصف طبیعت می‌تواند در ردیف موضوعات و معانی شعری قرار گیرد، زیرا تجسم مناظر طبیعی به گونه‌ای که آنها را می‌بیند اغلب نمودار آن است که انفعالات نفسانی آدمی از دیدن مناظر طبیعت به لباس کلمات در می‌آید زیرا عنصر اصلی همان تأثرات ذوقی ما است و غرض القاء آن حالت نفسانی است.

بنابراین «تأثرات ذوقی شاعرانی همچون منوچهری و فرخی از طبیعت، عینی و ظاهری است ولی همین طبیعت در نزد عارف بی‌جان نیست، زنده است و مثل هر زنده‌ای شوق و حرکت دارد و حتی عارف صدا و حرکت نبض آن را هم می‌تواند حس نماید، روح شاعر - شاعر واقعی مثل سعدی و مولوی - است که این شور و حرکت کیهانی را درک می‌کند و از زبان تمام اجزای کائنات پیغام محبت می‌شنود.» (زرین‌کوب، ۱۳۷۲، ص ۱۴۷)

به کارگیری عناصر طبیعت در شعر فارسی از آغاز وجود داشته است، ولی در شعر عرفانی به ویژه مثنوی، به دلیل تعلیمی بودن مباحث عرفانی، شیوه بیان و کاربرد این عناصر تغییر پیدا کرده است.

- نگاهی گذرا به شیوه تصویر آفرینی طبیعت در شعر شاعران غیر عارف

می‌دانیم که نخستین دوره شعر فارسی را باید عصر طاهریان و صفاریان و سامانیان دانست که سبک خراسانی نامیده می‌شود. در این شعر، بطور کلی یک نوع سادگی خاصی که لازم روزگار جوانی شعر و ادب است دیده می‌شود. تعصب اسلامی زیاد محسوس نیست، بلکه مبحث قومی و ایرانی‌گری جای آن را می‌گیرد. تشویق به ترک دنیا و گوشه‌گیری به فراوانی دوره‌های بعد در شعر مشهود نیست. شعرا تجربه آموختن از گشت روزگار و تنبّه و اعتبار از آن را گوشزد می‌کنند و مردم را به بی‌آزاری و محبت به یکدیگر فرا می‌خوانند. عرفان و تصوف در شعر جلوه‌گر نیست. از اصطلاحات علمی و

ریاضی و ایراد استدلال منطقی علوم در شعر اثری دیده نمی شود، گویندگان فارسی زبان، بخصوص شعرای این دوره، با جمال طبیعت انسی خاص دارند. نمونه‌هایی از طرز وصف آنها و دقت نظرشان را در توصیف مناظر خواهیم دید که گواه این مطلب است:

گل صد برگ و مشک و عنبر و سیم	یاسمین سپید و مورد بزرگ
وین همه یکسره تمام شده است	نزد توای بت ملوک فریب
شب عشاق لیلۃ القدر است	چون تو بیرون کنی رخ از جللیت
به حجاب اندرون شود خورشید	گر تو برداری از دولاله حجیب
وان زنخدان به سبب مانند است	اگر از مشک خال دارد سبب

(نفیسی، ۱۳۱۹، صص ۹۷۲-۹۷۱)

تمثیلات در این دوره، ساده و بسیار محسوس بیان می شود و خواننده به سهولت آنها را در می‌یابد:

آمد بهار خرم با رنگ و بوی طیب	با صد هزار نزهت و آرایش عجیب
بازان مشکبوی بیارید نوبه نو	وز برف برکشید یکی حُلّه قضیب
اکنون خورید باده و اکنون زبید شاد	کاکنون برد نصیب حییب از بر حییب

(همان، ص ۹۷۲)

آن صحن چمن که از دم دی	گفتی دُم گرگ یا پلنگ است
اکنون ز بهارِ مانوی طبع	پر نقش و نگار همچو ژنگ است

(همان، ص ۹۷۲)

بنابراین، خصوصیات کلی شعر این دوره را می توان به بخش‌های زیر تقسیم کرد.
- سادگی و واقع نگاری

جهان طاووس گونه گشت گویی	به جایی نرمی و جایی درشتی
--------------------------	---------------------------

(دقیقی، ۱۳۳۴، ص ۲۱۲)

- شخصیت بخشیدن به مظاهر طبیعت

دومین خصوصیت شعر این دوره، شخصیت بخشی به مظاهر طبیعت است که شاید یکی از مواردی است که اوصاف مظاهر طبیعت را در شعر زیبا و روح بخش می نماید:

آن ابرین که گریه چون مرد سوگوار وان رعد بین که نالد چون عاشق کئیب

(نفیسی، ۱۳۱۹، ص ۹۷۵)

شاخ بید سبز گشته روز باد چون یکی مست نوان سرنگون

(فروزانفر، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۲۲)

در شعر این دوره، این خصوصیت (جان بخشی به مظاهر طبیعت) در شعر فرخی زیبا جلوه گر شده است، فرخی همانطور که به بعضی از معانی در شعر خود شخصیت بخشیده آنها را مانند انسانی تصور کرده است که حتی «می، در خم بزبان می آید که به بهاران برون می آید و روانها را طرب می بخشد.»

(فرخی سیستانی، ۱۳۳۵، ص ۴۰۵)

- دقت وصف در این دوره محسوس است البته شاعر با ابتکارات بیشتری که به خرج می دهد جلوه‌های مختلف هر چیز را می نمایاند. در شعر منوچهری می بینیم که چگونه وی در رنگ آمیزی بال و پر پرندگان و آب و باران و مرغابی و غیره با ایراد تشبیهات مختلف، اوصاف دقیقی دارد که سر تا سر دیوانش مشحون از آن است.

- مقایسه تصویرآفرینی از طبیعت از جانب سنایی، عطار و مولوی و تفاوت

این تصویرآفرینی‌ها

همان گونه که طبیعت در شعر شاعرانی نظیر فرخی، منوچهری، عنصری، نظامی و... به گونه‌های مختلف توصیف گردیده است، بطوری که شاعری همچون منوچهری به دلیل داشتن توصیفات زنده و عینی از طبیعت، نگارگر طبیعت نامیده اند، در شعر

عرفانی نیز نحوه توصیف و بسامد استفاده از طبیعت بنا به دلایلی که خواهد آمد مختلف است.

اگر آغاز شعر عرفانی را به سنایی غزنوی نسبت دهیم و توصیفات این شاعر را از طبیعت بررسی کنیم متوجه می شویم که وی در قصاید معمولاً همان شیوه گذشتگان را رعایت کرده است، یعنی اکثر اشعارش با توصیف از طبیعت آغاز می شود ولی نتیجه و پیامی که هر قصیده دارد با قصاید گذشتگان کاملاً فرق می کند، بنابراین سنایی چون آغازگر این جریان است جای تعجب و شگفتی نیست که در مثنوی تعلیمی عرفانی حدیقه نیز توصیفات همانند گذشتگان داشته باشد، زیرا بوی شعر درباری و مدحی هنوز به مقدار کم در دماغ و فکر سنایی در حدیقه وجود دارد، توصیفات که از بهرام شاه سلجوقی و اطرافیان او می آید نمایانگر این واقعیت است.

دست شه راد و با بسیج بود که ابر بی آب و آتش هیچ بود

(سنایی، ۱۳۲۹، ص ۵۰۵)

یا:

ابر دریا غلام کف و پند وز وفایش ز شرم غرق خویند

کان و دریا برش بود درویش بخشش او ز هر دو باشد بیش

(همان، ص ۵۱۶)

که یادآور توصیفات طبیعت و مدح شاعرانی نظیر عنصری و منوچهری است، البته این در روش و شیوه سنایی عمومیت ندارد ولی نشان دهنده آن است که وی از مدح بیگانه نیست، بنابراین توصیفات که از طبیعت نیز می آورد در بعضی موارد با مدح آمیخته می شود.

شاه را از رعیت است اسباب کام دریا ز جوی جوید آب

آب جوی از ز بحر باز گردی بحر را ز آن سپس شمر شمری

(همان، ص ۵۷۴)

نکته دیگری که در توصیفات این شاعر از طبیعت قابل تأمل است این است که تفتن و تنوع در این توصیفات نسبت به شاعر عارفی چون مولانا کمتر است، به این معنی که وصف طبیعت در مثنوی حدیقه گذراست؛ یعنی بنا به ضرورت داستان از ابر و باران یا آفتاب و غیره نیز سخنی به میان می‌آورد و دوباره به سر مطلب و داستان می‌شود، بنابراین عناصر صور خیال نیز در این توصیفات تکراری است، بگونه‌ای که بعضی تشبیهات آنقدر تکرار می‌شود که گویی اختصاص به خود شاعر دارد. مثل توصیفات که از ابر و باران می‌آورد که در اکثر موارد قدرت و عظمت ممدوح را به ابر، و بخشش او را به باران تشبیه می‌نماید که در فصل مربوط به خود از آن یاد شده است.

در موارد معدود و انگشت شماری اینگونه به نظر می‌رسد که حکیم سنایی وصف را به خاطر وصف آورده است، مثل توصیفات که از شب و ستارگان می‌آورد. (همان، ص ۳۴۳ و ۳۴۲)

البته وی به دانستن علوم نجوم فخر فروشی کرده است. به استثنای همین موارد معدود که وصف برای وصف آمده است و تا حدودی توصیفات شعر دوره اول و دوم را به یاد می‌آورد، در بقیه موارد سنایی توصیف را در خدمت تعلیم و ایده عرفانی خود آورده است و با بکارگیری ابزار طبیعت مطالب و مضامین دشوار عرفانی را فهمیدنی و آسان نموده است. شیخ عطار نیز همانند سنایی مشبه‌به‌ها و استعاراتی که از پدیده‌های طبیعت می‌آورد، تکراری است و تنوع توصیفات مولانا را ندارد. بنابراین می‌بینیم پدیده‌ای مانند ابر و باران تقریباً در همه جا مشبه به اشک خونین قرار می‌گیرد:

گاه چون ابر اشک خونین برفشانند گاه از جان جان شیرین برفشانند

(عطار، ۱۳۶۶، ص ۵۸)

یا:

کس چه داند تا در این حبس و تعب عمر خود چون می‌گذارم روز و شب
گاه می‌سوزم چون شمع از انتظار گاه می‌گیریم چو ابر نو بهار

(همان، ص ۲۵۴)

یا توصیفاتى که از ماه و آفتاب می آورد که معمولاً مشبّه به یا استعاره برای روی زیبا به کار می رود:

بود شاهی را غلامی سیم بر هم ادب از پای تا سر هم هنر
ماه را خورشید رویش مایه داد مهر را زلف سیاهش سایه داد

(عطار، ۱۳۷۳، ص ۷۶)

یا:

زیر زلفش آفتاب روی او کرده روشن حسن یک یک موی او

(همان، ص ۳۴۴)

البته این استعاره‌ها و تشبیهات شبیه توصیفات گذشتگان نیست، بلکه همگی مقدمه‌ای برای فهم بهتر مطالب تمثیلی، رمزی و عرفانی داستانهای کتاب محسوب می شود. نمونه‌های این تشبیهات و استعارات تکراری از پدیده‌هایی چون ابر، باران، آفتاب، ماه، دریا و... در آثار عطار و سنایی فراوان است که ذکر خواهد باعث اطالۀ کلام می شود.

نکته دیگری که در مورد شیوه وصف عطار باید بیان کرد، این است که وی چه در قصاید و چه در مثنویات به طور کلی از مدح بیگانه است، بنابراین اگر آفتاب مشبّه به یا استعاره برای روی کسی قرار می گیرد این شخص یا چهره دیدنی و مذهبی دارد مانند:

تا بود چون مصطفی پیغمبری چون بود در سایه او دیگری
در فروغ آفتاب خاوری چون کند آخر چراغی سروری

(همان، ص ۱۹)

که در اینجا به کمک تمثیل، آفتاب استعاره برای وجود مبارک پیامبر (ص) به کار رفته است

کیست حق را و پیغمبر را ولی آن حسن سیرت حسین بن علی
آفتاب آسمان معرفت آن محمد صورت و حیدر صفت

(همان، ص ۳۷)

در اینجا آفتاب استعاره برای امام حسین (ع) بکار رفته است. و یا این استعاره و تشبیه برای زیبارویی است که به مقتضای داستان، در شعر ظهور پیدا کرده است و شاعر عارفی چون عطار از این طریق زمینه فکر و ایده عرفانی خود را فراهم می‌کند و در پایان هم نتیجه گیری عرفانی از داستان می‌نماید. بنابراین در هیچ موردی وصف در خدمت مدح قرار نگرفته است که توصیفات وی در این مورد به توصیفات مولانا نزدیک می‌شود. همچنین در مورد عطار باید این نکته را افزود که وی نیز همانند حکیم سنایی وصف از طبیعت را به صورت گذرا مطرح می‌کند و زود به سر داستان می‌شود، به استثنای مواردی که به صورت مناظره مطرح کرده است مانند مناظراتی که در مصیبت نامه بین سالک با پدیده‌هایی از طبیعت همانند: آفتاب، ابر، باران، دریا، ماه و... صورت می‌گیرد.

در مثنوی مولانا، اوصاف مظاهر طبیعت رنگ و جلوه‌ای دیگر به خود می‌گیرد. اولاً بکارگیری پدیده‌های طبیعت در مثنوی معنوی بیشتر است؛ یعنی در هر جا ایده‌ای خاص و دشوار را از طریق چاشنی طبیعت، جذاب‌تر و فهمیدنی‌تر می‌نماید و در بعضی موارد شاعر بنا به مقتضیات تعلیم هر بار استعاره و تشبیهی جدید برای یک پدیده‌ای از پدیده‌های طبیعت می‌آورد. بنابراین متنوع بودن توصیف از خصوصیات بارز وصف طبیعت در مثنوی است، بعنوان نمونه ابر در یک جا مشبه به رنگ واقع شده است، در جای دیگر مشبه به برای پیل آبکش و مشک می‌آید:

از دو صد رنگی به بی‌رنگی ره‌یست	رنگ چون ابر است و بی‌رنگی مه‌یست
هرچه اندر ابر ضو بینی و تاب	آن ز اختر دان و ماه و آفتاب

(مولوی، ۱۳۶۶، ص ۲۱۴)

... در میان این مناجات ابر خوش	زود پیدا شد چو پیل آبکش
همچو آب مشک باریدن گرفت	در گو در غارها مسکن گرفت
ابر می‌بارید چون مشک اشکها	جاجیان جمله گشاده مشکها

(همان، ص ۴۶۱)

در جایی ابر و باران مشبه به وحی و الهام قرار می‌گیرد.

فکر و اندیشه است مثل ناودان وحی و مکشوف است ابر و آسمان

(همان، ص ۱۵۹)

زمانی باران مشبه به برای عقل به کار می‌رود.

... عقل چون باران به امر آنجا بریخت عقل این سو خشم حق دید و گریخت
ابر و خورشید و مه و انجم بلند جمله بر ترتیب آیند و روند

(همان، ص ۴۴۵)

و زمانی نیز ابر استعاره برای تن و حجابهای جسمانی واقع می‌شود که مانع خودنمایی جان ماه مانند است.

ابر ماه را شد عدو و خصم جان که کند مه را ز چشم ما نهران

(همان، ص ۴۵)

نمونه‌های این توصیفات متنوع از طبیعت، در مثنوی مولوی فراوان است و ابر و باران به عنوان شاهد از آن یاد شد. توصیفات متنوعی که شاعر از پدیده‌های دیگر مانند: آفتاب، ماه، دریا، گیاهان، کوه و... آورده است خواندنی و جالب است.

نکته دوم که در مورد وصف پدیده‌های طبیعت در مثنوی معنوی می‌توان به آن اشاره کرد این است که: بکارگیری و بهره‌مندی شاعر از این پدیده‌ها نسبت به دو شاعر عارف دیگر (سنایی و عطار) طولانی‌تر است، چنانکه در بعضی موارد در یک یا دو صفحه آفتاب، ابر و یا دریا را وصف می‌کند.

(مثنوی، دفتر دوم: ص ۲۵۰ - دفتر چهارم: ص ۳۲۷ - دفتر پنجم: ص ۳ و...)

سومین خصوصیت اوصاف طبیعت در مثنوی، ناگهانی ذکر گردیدن پدیده‌های طبیعت است که البته این ویژگی در همه جا صادق نیست، ولی معمولاً نام پدیده‌های طبیعت و وصف آنها غیر منتظره ذکر می‌گردد، مانند یاد شمس تبریزی و توصیف آفتاب و یا ذکر کف دست و توصیف دریا.

(همان، ص ۷۲)

بنابراین اگر نگاهی کلی به توصیف مظاهر طبیعت در شعر هر سه شاعر داشته باشیم متوجه این نکته خواهیم شد که سنایی در کتاب عرفانی تعلیمی حدیقه از طبیعت به صورت گذرا استفاده می‌کند، با اینکه کتاب اخلاقی و عرفانی است بوی مدح نیز از آن شنیده می‌شود، در مواردی که مربوط به علوم از قبیل نجوم و پدیده‌های عادی می‌شود نوعی فخر فروشی از خود نشان داده است که همه اینها به آن دلیل است که وی آغازگر این جریان عرفانی است و روزگاری نیز در دربار می‌زیسته است و روح اشرافی و درباری بر کتاب ارزشمندی همچون حدیقه نیز مؤثر بوده است. در آثار عطار نیز استفاده از طبیعت به جز در موارد نادر (مانند: مناظراتی که قبلاً از آن یاد شد) گذراست، تنوع در تشبیهات و استعارات نسبت به سنایی بیشتر و نسبت به مولانا کمتر است، شعر درباری و مدحی در آثار او وجود ندارد که در این خصوص با مولانا مشترک است. و اما در کتاب عرفانی مثنوی مولانا، اولاً از طبیعت نسبت به دو شاعر دیگر (سنایی و عطار) بیشتر یاد می‌شود، ثانیاً به دلیل طولانی بودن و متنوع بودن داستان‌های مثنوی وصف طبیعت نیز نسبت به سنایی و عطار طولانی‌تر می‌شود، ثالثاً به دلیل اینکه داستانهای مثنوی قدری پیچیده‌تر و فنی‌تر از حکایات حدیقه، منطق الطیر، مصیبت‌نامه و الهی‌نامه مطرح می‌شود، وصف مظاهر طبیعت نیز متنوع و پیچیده می‌گردد و آن خصوصیت تکراری بودن اوصاف سنایی و عطار را ندارد. چنانکه پدیده‌ای مانند آفتاب مشبه به برای پانزده پدیده مختلف که همگی غیر محسوس است واقع می‌شود. همانند مشبه به قرار گرفتن آفتاب برای: معرفت و شناخت، جان، حق، انسان کامل، روح، لب و مغز، لطف، پیامبر (ص)، حضرت علی (ع)، حسام الدین، استعاره برای گواه و شاهد، سمبل هدایت و ارشاد و...

آفتاب معرفت را نقل نیست مشرق او غیر جان و عقل نیست
ای صفات آفتاب معرفت و آفتاب چرخ بند یک صفت

(همان، ص ۲۴۹)

تا بود خورشید تابان بر افق هست در هر خنه نور او قُتُق

باز چون خورشید جان آفل شود نور جمله خانه‌ها زایل شود

(همان، ص ۳۰۵)

که همگی تازه و متنوع است، به خلاف توصیفات دو شاعر دیگر (سنایی و عطار) که آفتاب معمولاً مشبه به برای روی و رخسار بکار می‌رفت. در اینجا برای کوتاهی سخن ذکر شواهد شعری بیشتر از مثنوی مولوی را به ذکر آدرس اشعار اکتفا می‌نماییم.* و اما در پایان باید اشاره کرد که یک خصوصیت مشترک در اوصاف طبیعت که هر سه شاعر از آن برخوردار هستند هدف از بکارگیری مظاهر طبیعت و توصیف پدیده‌های حیات است، زیرا همه آنها هدفی واحد را دنبال می‌کنند و آن بکارگیری وصف برای تعلیم درس اخلاق، حکمت، تواضع، و بالاخره عرفان و شناخت است، یعنی مانند شاعران قبل از خود، وصف را بخاطر وصف نمی‌آورند، بلکه از پدیده‌های طبیعت با همه بزرگی و عظمت آنها به عنوان ابزاری در جهت القای معانی دشوار به کار می‌گیرند. پس دید شاعران عارف به طبیعت دید آفاقی و بیرونی نیست، بلکه نگرش آنها به مظاهر حیات نگرشی است انفسی، تا از این طریق زمینه‌های کمال و ترقی انسان را در مسیر معنویت و شناخت فراهم نمایند.

نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه که در متن مقاله بیان شد می‌توان نتیجه گرفت که شاعر برای فهم بیشتر سخن خود از طرف مخاطب و زیبایی بخشیدن به اشعار خود چاره‌ای از وصف ندارد. این توصیف در شعر شاعران سبک خراسانی (غیر عارف) تنها به ظاهر مناظر طبیعی تعلق می‌گیرد. اما در شعر شاعران عارف از جمله شاعران مورد نظر ما (سنایی، عطار و مولوی) به عنوان وسیله و ابزاری برای تعلیم و ایده‌عرفانی شاعر مورد استفاده قرار می‌گیرد. اما این توصیفات در اشعار سنایی و عطار و مولوی متفاوت است. در شعر سنایی، توصیفات به شیوه گذشتگان نزدیک است و رنگ و بوی مدح در آنها دیده می‌شود و توصیفات او کوتاه و گذرا هستند؛ با این وجود استفاده از ابزار طبیعت از طرف

*. برای شواهد بیشتر ر.ک مثنوی مولوی دفتر چهارم صفحات: ۳۰۵، ۳۲۷، ۴۰۲، دفتر پنجم ص ۱۳۳.

او فهم مفاهیم اشعار عرفانی را برای مخاطب آسان می‌نماید. اما عطار مانند مولوی هیچگاه توصیف را در خدمت مدح اشخاص قرار نداده است و تنوع در استفاده از مناظر طبیعی از سنایی بیشتر است. آنچه در این جا می‌توان به آن اشاره کرد اشتراک اشعار سنایی و عطار در زمینه وصف، گذرا بودن آنها است. اما مولوی در مثنوی از مظاهر طبیعت بیشتر استفاده می‌کند و توصیف طبیعت در مثنوی او از خصوصیات بارز آن است. و نیز این توصیفات از طرف مولوی طولانی‌تر و متنوع‌تر دیده شد و وجه اشتراک آنها در این است که هدف هر سه شاعر از وصف مناظر طبیعت، تعلیم درس اخلاق و استفاده از این مناظر به عنوان ابزاری برای فهم معانی دشوار از طرف مخاطب است.

فهرست منابع

- ۱- دقیقی، ۱۳۳۴، دیوان، به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی، انتشارات کتابخانه خیام، تهران.
- ۲- زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۷۲، شعر بی‌دورغ شعر بی‌نقاب، انتشارات علمی، تهران.
- ۳- سعدی، شیخ مصلح الدین، ۱۳۷۲، کلیات، تصحیح محمدعلی فروغی، انتشارات طلوع، تهران.
- ۴- سنایی، مجدودبن آدم، ۱۳۶۳، دیوان، تصحیح مدرس رضوی، انتشارات سنایی، تهران.
- ۵- سنایی، مجدودبن آدم، ۱۳۲۹، حدیقه الحقیقه، تصحیح مدرس رضوی، انتشارات دانشگاه، تهران.
- ۶- عطار نیشابوری، فرید الدین، ۱۳۷۱، دیوان، تصحیح سعید نفیسی، انتشارات علمی فرهنگی، تهران.
- ۷- عطار نیشابوری، فرید الدین، ۱۳۷۳، مصیبت نامه، تصحیح دکتر نورانی وصال، انتشارات زوار، تهران.
- ۸- عطار نیشابوری، فرید الدین، ۱۳۶۶، منطق الطیر، به تصحیح سید صادق گوهرین، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
- ۹- عطار نیشابوری، فرید الدین، ۱۳۶۱، اسرارنامه، تصحیح سید صادق گوهرین، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
- ۱۰- فرّخی سیستانی، ابوالحسن علی بن جولوغ، ۱۳۷۱، دیوان، تصحیح دکتر محمد دبیر سیاقی، چاپ چهارم، انتشارات گلشن، تهران.
- ۱۱- فروزانفر، بدیع الزمان، ۱۳۱۸، سخن سخنوران، تهران.
- ۱۲- مولوی، جلال الدین محمد، ۱۳۶۶، مثنوی، تصحیح نیکلسن، سه جلدی، انتشارات مولی، تهران.
- ۱۳- نفیسی، سعید، ۱۳۱۹، احوال و اشعار رودکی، انتشارات دانشگاه، تهران.